

نسب نامی از بود و غیر الدین امیر محمد
لم انجو باشد بعد از مدتی کاردار

بدد الدین حاکم دلا ری باشد و اسحق تمامت بر عز الدین امیر محمد مقرر
 شد و او بدان قیام نمود مدتی مباحث بود و چون او بجوار حق پیوست
 زلت دولت خاتون ملکه آن ملک بود و در کار حکومت حاکمان
 نباشد و در نویندگی ازان خاندان برخاست و بیشتر اوقات حکام
 از قبل دیوان معول رفتندی و نا اگون برین صورت است از خواص از ولایت
 در هر کوی معدن گوگرد زرد و سفید و چشمه زاج سیاهست و زرد و
 سرخ نیر و معدن مار قشینی ذهی خواست چنانکه بکد اخر سیبک
 میشود و معدن آهن و اینکینه میناست و در حدود و بامداد کوه سنگی است
 که بدان نان و آتش میتوان بخت و از راحه آن جانوران میگریزند
 و در مزرعه ما بیز ولایت ما برود رخاک قلعی باشد بشکل بلوط هر یک
 که بیشتر و متقال و سوراخ می رود در ولایت ما برود مار است که بر طرف
 دم بز سری از د و هست نیز که نزدیک هر سری دود است دارد و
 سیاه گوش ازان ولایت می خیزد و در ولایت لر کویک سه رود خانه
 است یکی آب سلاخور که بدز بول میرود و دیگر رود خانه حرم آباد که بخوبی
 میرود و رود خانه چاکری که انداه دز بول هم بخوبی میرود و از
 شهر هاسه شهر انجاست میوند و جرد و حرم آباد و شاپور خواست
 که در اول بزرگ بوده و اکنون قصه ابست و سه شهر خرابند
 کویک و بودست و ضمیمه فصل اول در این باب چهارم در
 ذکر معول آن منتمیست بر مطلع و مخلص و مقصدی مطلع

مطلع در ذکر نسب ایشان در جوامع النوازیج ارضنا
 محمدم سعید شهید خواجه رشید الدین طاب ثراه آمنه است
 که اصل ایشان از یافت بن نوح است علیه السلام و مغولان یافت را او
 لجه خان گوید از پسران او ترک جد ترکانست و منسیک جد مغولان و
 مغولان اودایب باوفوخان خوانند و اودا جحار پسر بودند قراخان و
 اورخان و کوچان و کوچ خان قراخان را پسر اعوزخان نام بود و
 جد مغولان اودا عشر اما خوانند یاد ساهی آن قوم اودا سلم شد تعداد
 اعوز یاد ساهی آنجا سلسل بایت بن نوح علیه السلام در تخم او یک هزار سال
 بماند در عهد فریدون پسرش نور با ایشان جنگ عظیم کرد و بر هم گسخت
 ابقانوت از قوم اعوز دومی و ما مشان نکوز و قبان باز نان خود بگریختند
 و در دره رفتند که تکراد سخت پیش بدانت ایشان را در آنجا فرزندان آمدند
 و چهار پادشاه بسیار جمع شدند ساهای فراوان در آنجا ماندند از نسل
 ایشان قبائل و شعب بسیار منسوب شدند مغولان آن دره را لکنه
 فون و قیله و آن راقان و نجه نگون را در لکن خوانند و پسر مغولان آن
 دو گروه که در دره بودند معسر باشند از آن قبائل که پیرون بوده اند
 و بعضی مغولان گوید مگوز و بان دوزن بوده اند در آن دره گریه ما بسیار
 حسمه نند و ایشان را از آن فرزندان آمد و اس روایی صعیفست چون
 از هجرت دولت و چند سال بگذشت آن گروه از آن دره عزم پیرون
 آمدن کردند در آن راه کوهی از آهن بود و ممانع خروج از آنجا هضم بسیار

نسل

شهر مغولان

خوانند

از تصرف ایشان

اسفل

جَمْعُ كَرْدَنَد وَاِنْ اَبَاكَ اَخْتَدَ وِیَهونَ اَمْدَنَد وَاِذَا قَوَامٌ نَا تَارُو كِسَانِ
 كِه مَقَامَهَاي اَعُو زَخَانِ بَدَسْت فَو كَرَفَه بُودَنَد جَلَك كَرْدَنَد وَاَنْ
 زَمِينَهَا بَا زَا سْتَنَدَنَد اِنْ جَمَاعَتٌ رَا مَعُولِ خِطَابَت كَرْدَنَد جَوْن مَعُولَانِ
 دَر جِهَانِ اِسْتِيْلَا يَافْتَد كَرُو هُر كِه پَر وُن بُودَنَد دَر خِطَابَت مَكَل
 خُو ذَرَا دَا حِل كَرْد اِنْدَنَد وَاَسْخَرِ هُر بَك عَلِي حِيْنِ خَوَاهَد اَمْدَن زَمِينَه
 كِه دَر اَصْل مَقَامِ اِيْشَانِ بُودَه بَكْسَالَه رَا اَبَا دَا اِنْ نِيْسِت وَا هُر كِه دَر اِنجَا
 سَا كِنِ بُودَه صَحْرَا فِشِنِ بُودَه اِنْد وَاِِنْ زَمِيْنِ رَا حُدُوْدِ شَرِيْعَه بَا اَخْنَايِ
 وَا غُرْبِي نَا وَا لَيْتِ اِيْعُوْر وَا سَمَالِ نَا قَرِيْزِه وَا سَلْنَكَا وَا جَوْبُ نَا سَلْتِ وَا بِيْتِ
 بِيُوْسْتَه اِسْتِ وَا جَوْنِ اِنجَاعَتِ دَر صَحْرَا سَا كِنِي بُودَه اِنْد زَا يَدِ
 تَرْتِيْبِي وَا تَحْلِي نَدَا شَنْدَه نَا مَرْتَبَه كِه هُر جَا قَوِي بُودَه حَا كِرِ اِيْشَانِ رَا رَا كَابِ
 اِهْنِي بُودَه وَا دِي كِرِ اِنْرَا رَا كَابِ جُوْ بِنِ بُودَه وَا هُر قَوْمِ وَا بِيْلَه رَا بِيْشَوَانِي
 بُودَه وَا يَكِ كَسْرِ بَر مَكْنَانِ حَا كِرِ نَمِي بُودَه وَا كَسْرِ عِنْتِ نَمِي كِرْد كِه اِيْشَانِ
 دَر حُكْمِ خُو ذَا اُوْرْدِ وَا اِيْشَانِ تُوْ لَا بِيَا دِ سَا هَا نِ وَا حُكَا مِ مَلَكِ
 خَطَايِ بِيْشْتَرِ كَرْدَنَدِي وَا قَوَامِ اِيْشَانِ بَا مَدِي كِرِ پُوْسْتَه دَر حَا
 بُودَه اِنْد وَا هُر كِرِ دَر مِيَا نِ اِيْشَانِ دِيْنِي وَا شَرِيْعَتِي وَا حِلَالِ وَا حُرَامِي
 بُودَه اَسْخَرِ قَبَا ئِلِ اِيْشَانِ وَا سَعَبِ اَنْ بَر سَبِيْلِ اِخْتِصَا رِ كِسِيَا قِ
 يَا ذِ خَوَاهِيْمُ كَرْدُ وَا لَلّهُ الْمَوْفُوْتِ
 وَا الْمَعْبُوْدِ بَا مَشَا مِه

اقوام و قبائل مغول که جهت خود را بمغول مانند کرده اند همچون
که در جامع التواریخ از مصنفات صباح سعید خواجہ رشید
الحق و الدین است طاب ————— الله تراہ و جعل الخیرة ثواب

قبایلی که بحمت قدمت زمان تحقیق اسباب ایشان مشغول شده اند

قبایلی که اکنون ایشانرا مغول خوانند اند چنانکه پیشتر
که دولت نامدار بوده همه را نامدار میگفتند و همچنان اکنون
در ولایت مغرب و ورنک و غیر آن همه را نامدار مخوانند
و نام اصلی ایشان مغول بوده چه این نام بعد از تقرب نامهای
جماعت اخراج کرده اند

این شعب از ایشان اند

حاب نوران قلعدان اوهاب
اویاب سهای نورکدس سنکوب
طولامکوب مسوری کورکطیس
ولفت احلیس

این شعب از ایشان اند

بوزا سرخی راب
سرسی خندان کرسپی
سوری اوراموب اوراکف

این شعب از ایشان اند

این شعب از ایشان اند

فبالمی که اگر چه بمقول مانند شده اند لیکن خود را بمنزله اسامی اولی میخوانند

انچه از شعبه اغوزخان و برادران و عجم زادگان که با او شوق اند

شبهه که از غوزخان منشعب شده اند او را شتر بُسُ بُو ذ و
ایشان را هریک چهار بُسُ بود و این فائِل هریک به بُسُی از آن
بیست و چهار کس که بنیرگان غوزخان بوده اند منسوب
شده اند بعضی اغوزخان او را سیاب میخوانند و این
رِوایتی است اصلیت ما رُذ

کرخان	ای حنان	ولدر حنات
سای ماب	ساکار و مار	اوس و رس
راول براولس	دودرعه باساری	سلفنی فارقبس
کرخان	باق حنان	مکرخان
باسور محمه	ناسور المور	سکور توکودر
حاراس حور	الابو سکر اورنگ	سرایه مسعه

شعب برادران و عجم زادگان اغوزخان که در آنست

او زکاردست

افغور ففنی فجات هرینو آغا جیدی

اقوام دیگر که با عوزخان شفق بنودند و مخالفت کرده اند

کرانسان نامسان انکهرب سکر

این شعب از ایشانند

برف موکهاب بلوسن و رعیش

برف و موکهاب

العاب

فاملی که شعب ایشان معلوم شده که از کون و حقان اند که در
در آنکه قوه بوده و ایشانرا انجا توالد و ناسل شده و
قبائل پیدا گشته تخم زکودار در آیین و کشل قیاریات خوانند
و لفظ مغول اسم جبر ایشان گشته بحکم عاریت اطلاق میگردد

قبایلی که وقت اند در راه آرکیه قول بوده اند از ایشان
منسوب شده اند و هر یک بلغنی مخصوص گشته و از ایشان شعبت بسیارند

سولسوز اوسس کسکس

قوم بلدیوی شعبه از ایشانند

همه اس
شعبه انداز قارت این شعب از ایشانند
اندر اس اوی حویله بکسر

اورناوس ساوسه کلکوسه بود کاسره

این شعب از ایشانند قوم صوحی شعبه
اسد خلد که در بر ایشانند

قوم فورلا سرانند

فرکسای ارلات جنکرخازان ایشانند

قبایلی که از نسل الان قوا از شعبه قورلا س منشعب شدند

آنچه از دُولبِرا و که از پشت دوقون بیان بُوَده اند منشعب شدند و ایشانرا در کلبه خوانند و این دوقون سان از قوم نود از تخم نون حنه که بوقت آنکه از دَرّه از کنه قون بیرون آمدند بایشوای قوم معول بُوَده و نسب دوقون سان ^{حلیست} دوقون سان بز قاسم ^ب ماجین سم سا و جین او که پد بن قجرین قچور مَرکان سماج بن پچی قسان بُوَده چینه پادشاه قوم معول

در سان سوکان قلعاس

آنچه بعد از بن ارد دوقون بیان به بیوند الان قوامرده بود بر عثم آنکه اردوشنی که از سِر خورگاه دَرآمد و بخلق او فروشد و حامله گشت و بیک شکر سه لبر آورد ایشانرا پیرون خوانند یعنی نسبت از بالا دارند و ایشان شائزده قوم انب

انچه ایشانرا بیرون مطلق خوانند دوازده قوتم اند

سر	ساجور	ساجور	سولکان سبب
ال بوقاقعی مهر	ارغسون ساچی	ار حقه بن قدو بن	ابن جار چیز بس
سیرالان قرا	میان سیرالان قرا	دو قوتم پیش بوقاق	قدو مذکور
		دو بحر کهن سیرالان قرا	
بوقاقیس	نار بس	بولا ش	مهر رکبیس
داروب بن حایسو	از باریم دووم بس	بن ماجو حی سوم	بن ماجو چهارم
سیر مهر دووم من	دووم من	سیر دووم من	سیر دووم من
بود اب	جود یاب	دو بلا	مشوب
اریاب کلکائی خم	ایشانرا اجاب	اروطار هفتم بس	ارخشلشا هشتم
سیر دووم من	نیر کونید سیر	دووم من	سیر دووم من
	ششم دووم من		

انچه ایشانرا سر و ن قباب میخوانند چهار قوتم اند

سر	حیکوبه	مارو اب	بور جلس
اورا اوری ازیرکا	ازیرتاوی بهادر	هم ازیرتخر	صی اشمل چشم
کفشد	جد جنکرخان	اوست	ازیرتخر بوکای بهادر
			بد جنکرخان

مخلص در دکر اعداد پادشاهان مغول که در ولایت
بوزه اند و هستند هم بر شیوه سیاق بصورت جمع و خو ج

المخوف فقير السلاطين المغول الذين جلسوا على سرير السلطنة بتأييد
الربانية والدة الحكمة الخانية سوى الاخوان والا اولاد واعقابهم
الذين لم يلحقوا بالاجلانية

الاخوة وان واعقابهم

الاولاد
جنگرخان این فرزندان در زمان

پادشاهی نیاورد و کشتن ایشان
در مرتبه کاوندان

کاکان

جورجان

اودجان

عید و سهم بعضها مجازا باسم الخوفین
ببشارة الولايات وبعضها مفضلا
باسم السلاطين الايران من
قتل هؤلاء كوخان

حجوه و حار و حوین

جنگرخان سئل جکرخان اودان

اودان حرمته چون نیکو داشتی در ایام

شه زادگان داشته قتل سئل اودان

اکنون ایشان را شمار کردند

کاوندان مجرای اودان اکنون

جمل سیر بود اعدادی

وزان هشتصد و نیمی شمارند

اندلس ایشان

بی شمارند

او بکنند

سئل او ازینها کتبی بین ما شی جنگرخان

حرمت من از ایشان بهتر و با ادا دست

ایشان نشستی و او را سئل بسیار است

نفسه اولاد و احفاده

سرکتان

از مادر وی بگرفتند و او را بسری جاوی

نام بود صدق و صدیق داشت و جان

معمور و خوف شد که بر از زنان خود را نمی شناسد

اولاد و اولاد

احفاده احفاده

تکلیف ایشان

بِسْمِ الْجَمَاعَةِ الصَّابِرِينَ إِلَى دَارِ الْآخِرَةِ

نفسه اولاده احفاده اولاده اولاده احفاده
 احفاده احفاد احفاده احفاد احفاده

ولایات الخطاء والحقن والصبر والشرق وما ورد به المهر

والبحر حابیه والهند والسند وارض الحزر وما يتبعها

بِسْمِ الْجَمَاعَةِ الذِّبْرِ جَلَسُوا عَلَى سِرِّ السَّلْطَنَةِ

نفسه اولاده احفاده اولاده اولاده احفاده
 احفاده احفاد احفاده احفاد احفاده

ولایات

ولایات

المخوارزم والسعستان والبلخا والرواس
 والاس وارض الحزر وما يتبعها منسوق الاوس

المخنا والحزر والصبر وارض المعول
 وبلاد الشرق وما يتبعها منسوق بالافان

نفسه اولاده اولاده احفاده

بر تمامت ولايات اوگتا واز قورخان باسم توشی خان باتوخان برکان

که در حکم فرزندان بر جای پند بحکم پند بن توشی بن توشی

اوست پادشاه پادشاه بر بعضی ولايات اديشا خان حان

شد اما جز دار شد بر ولايات بود وعدادزو

الملك اودرین تمامر پادشاه فرزندانش

ولایات بود ولايات بود پادشاه

انجا ثبت افتاد شد

احفاده	اولاده	اولاده	احفاده
کبوتر منگوقاآن	احفاده باسم کبوتر	احفاده باسم کبوتر	کبوتر منگوقاآن
خان بن بن تولی	سرباق ترخان	سرباق ترخان	خان بن بن تولی
اوکا قان بر تمام	بر نون شش	بر نون شش	اوکا قان بر تمام
بر تمام ولایات	خان	خان	بر تمام ولایات
ولایت لدشاه	پدر ولی عهد	پدر ولی عهد	ولایت لدشاه
پادشاه سد	بود	بود	پادشاه سد
ستد قلائی اربع بوکا	احفاده	احفاده	ستد قلائی اربع بوکا
خان بن بن تولی	احفاده اولاده	احفاده اولاده	خان بن بن تولی
تولی خان خان بران	موردقان اسر	موردقان اسر	تولی خان خان بران
بران ولایت سلتک شعلب	بن چیم کیم بن منقلا	بن چیم کیم بن منقلا	بران ولایت سلتک شعلب
پادشاه بود	بن قلا قان بن قلا	بن قلا قان بن قلا	پادشاه بود
پادشاه بود	بر جای جد بر جای او	بر جای جد بر جای او	پادشاه بود
	بادشاه بود بادشاه شد	بادشاه بود بادشاه شد	
	بن لغوجان بو قای	بن لغوجان بو قای	
	بن بن منکر	بن بن منکر	
	باو خان شمر	باو خان شمر	
احفاده	احفاده	احفاده	احفاده
احفاده	احفاده	احفاده	احفاده
فلسانی براسو	بن قلائی اخو	بن قلائی اخو	فلسانی براسو
بن قلائی	بن چیم کیم	بن چیم کیم	بن قلائی
بن قلائی	بن قلائی	بن قلائی	بن قلائی
بر جای ایشان	او بادشا	او بادشا	بر جای ایشان
پادشاه شد	شد	شد	پادشاه شد

ولایت

اولاد		اولاد	
ماوراء النهر وبلاد ابغور و ما يتبعها	مشوياً بالتوزان	الهنجال و بعض الهند و الكابل	والعزنة و ما يتبعها
اولاد	احفاده	اولاد	احفاده
باسم حساي خان	باسم حسو	احفاده باسم	احفاده باسم
بحكم پير پير و اولاد	خان بن	فدوخان بن قاسي	حار بن
بادشاه بود	حساي خان	بن اوگافان	فدوخان
اولاد	احفاده	اولاد	احفاده
احفاده	احفاده	احفاده	احفاده
هولاكو العنور	اشعای باركشاه	ابكر اذ الشماليه و ارض الخرد	
فران بن	بن بوري	احفاده	اولاد
مامكان بن	بن مامكان	باسم اورده خان	احفاده باسم
حساي خان	بن حساي خان	بن توشي خان	نوكور پوران بن
اولاد	سران سكار	بحكم پير پوران	اورده خان
احفاده	بن اخو	ولايت شاه	بن توشي خان
بونا دوا	بسوقرا	بونا	
شموز بن	بن مامكان	احفاده	احفاده
قدالبحار	براق بن حساي خان	مويحي خان بن	باسم هماي خان
بن بودي	احفاده	اورده خان بن	بن مويحي خان
بن مالكان	استن كلث	توشي خان	المدكوز
بن حساي	بوقا بن اخو		
خان	حرقا بن بن مومه		
	اللمحتكاي دوا بن براق		

بِالْأَيْرَانِ بِاسْمِ السَّلَاطِينِ مِنْ نَسْلِ هَوْلَا كُوخَانِ
 سِوَى السَّلْطَانِ الْأَعْظَمِ الْمَذْكُورِ فِي الْبَاقِي ١٩ مِنْهَا
 لَمْ يَصِلُوا بِالسَّلْطَنَةِ ١٠ الْبَاقِي بِاسْمِ الْجَمَاعَةِ الَّذِينَ
 جَلَسُوا عَلَى سِدْرِ السَّلْطَنَةِ ٩

أولاد	احفاده
١٠	١٠
١١	١١
١٢	١٢
١٣	١٣
١٤	١٤
١٥	١٥
١٦	١٦
١٧	١٧
١٨	١٨
١٩	١٩
٢٠	٢٠
٢١	٢١
٢٢	٢٢
٢٣	٢٣
٢٤	٢٤
٢٥	٢٥
٢٦	٢٦
٢٧	٢٧
٢٨	٢٨
٢٩	٢٩
٣٠	٣٠
٣١	٣١
٣٢	٣٢
٣٣	٣٣
٣٤	٣٤
٣٥	٣٥
٣٦	٣٦
٣٧	٣٧
٣٨	٣٨
٣٩	٣٩
٤٠	٤٠
٤١	٤١
٤٢	٤٢
٤٣	٤٣
٤٤	٤٤
٤٥	٤٥
٤٦	٤٦
٤٧	٤٧
٤٨	٤٨
٤٩	٤٩
٥٠	٥٠
٥١	٥١
٥٢	٥٢
٥٣	٥٣
٥٤	٥٤
٥٥	٥٥
٥٦	٥٦
٥٧	٥٧
٥٨	٥٨
٥٩	٥٩
٦٠	٦٠
٦١	٦١
٦٢	٦٢
٦٣	٦٣
٦٤	٦٤
٦٥	٦٥
٦٦	٦٦
٦٧	٦٧
٦٨	٦٨
٦٩	٦٩
٧٠	٧٠
٧١	٧١
٧٢	٧٢
٧٣	٧٣
٧٤	٧٤
٧٥	٧٥
٧٦	٧٦
٧٧	٧٧
٧٨	٧٨
٧٩	٧٩
٨٠	٨٠
٨١	٨١
٨٢	٨٢
٨٣	٨٣
٨٤	٨٤
٨٥	٨٥
٨٦	٨٦
٨٧	٨٧
٨٨	٨٨
٨٩	٨٩
٩٠	٩٠
٩١	٩١
٩٢	٩٢
٩٣	٩٣
٩٤	٩٤
٩٥	٩٥
٩٦	٩٦
٩٧	٩٧
٩٨	٩٨
٩٩	٩٩
١٠٠	١٠٠

<p>احفاد افغای خان عم</p>	<p>اولاد احفاد احفاد هولاکو خان ۲۸ منها لم یصلوا بالسلطنه ۲۶</p>
<p>انشاء ارغوز خان کفایر خان</p>	
<p>حطای بیوت الاول سنه مورد</p>	
<p>احضاد طهای و هم ابنای ابدو خان</p>	<p>حافند احمد خان وهو فرکای بن یوحای بن احمد</p>
<p>سحای علی ممد</p>	
<p>احضاد تسمت عم</p>	<p>حافندی حوراعی وهو شیر جوز بر کسو سوکای</p>
<p>احواد احصاره وهو احفاد ارغوز خان سوی السلطان السعید علاء الدین و الدین ابوسعید بهادر خان المذکور فی</p>	<p>اوکای بزدانوقا اسمعی بنها هو</p>
<p>اسسای عارجار الحاج ابوسیدطان</p>	<p>احفاد کس و هما ابنا هب احفاد احفاد عم</p>
<p>سوی السلطان ابوسعید</p>	<p>هولاد بن امور اساء اساء اسمور بن ساوچی طاعوم</p>
<p>سظام ما برید طمعور</p>	<p>نلدای و کچی اس فولاد مورد</p>
<p>سلیمان شاه رمضان</p>	

احفاد

طفا	هور
سای	سُلیمان
حور	بن حاجی
حسن	حسین
بابزید	محمد

الناقی بعدک باسم السلاطین المذکور

عزیزان الحاکمین
خان سلطان

باسم انجاء الباقین فی الدنیا بالسلطنة

احفاد

احفاد احفاده	احفاد احفاده
وهو السلطان یونسعید بهاخون	باسم اربک خان

درد کرب پادشاهان کاسکار و شهریاران نامدار و غول
که بر ایران حکم کردند سپیده نادر شاه مدتی ملکشان ارسنه
سبع و سبعین و چنسمانه نازمان نالبت ابن مختصر صدیقی پنج سال
و اراچمله بر ایران صد و چهارده سال اصل ایشان در ما قبل ذکر است
از نسل ازان قو و از قوم فورکاس نوز و آن قوم از شعب قنقراب اند و
آن قلمه اروا نل قیات در سنه خمس و سبعین و ثلثمائة زلی
بعنا زملت که شوهرش مرده بود گفت که روشنی از سیر خگاه در آمد

وَبِحَلْوَانُ فَرُوشِدُ اَبْتَرَكُشْتِ وَبَعْدَ اَزَانِ بِيكْمَاهِ سِهْ سِرْ اَوْرُدُ بِيكْتِ
 شَكْمُ بَسْرِكْتِهْ بُوخْتَرُ نَامِ دَاسْتِ نَهْرُ بَدِ جَنْكِرْ خَانِ اسْتِ وَنَسَبِ جَنْكِرْ
 خَانِ بَدِي مُوَجِبِيَّتِ جَنْكِرْ خَانِ بِنِ بَسُو كَانِ بَهَادِرِ بِنِ بَرِيَانِ بِنِ قَلْبِ بِنِ
 تُوْمَنِهْ بِنِ بَايِ بِنِ سَنْقُوْنِ بِنِ قَدُوْبِ بِنِ تُوْمِيْنِ بِنِ بُو قَايِ بِنِ بُوْرُ بُوخْتَرِ بِنِ اَلَا قَلْبِ
 جَنْكِرْ خَانِ اَدْرَا اَوَّلِ بَمُو جِيْنِ نَامِ بُوْدُ وَا دَنْشُدُ رُ عِشْرِيْنِ زُدِي قَعْدِ سَنَهْ شَعِ
 وَا بَعِيْزِ وَخَمْسَمَاهِ جُوْنِ بَدِي شِ نَمَانْدِ اَوْ سِيْرَدَهْ سَالَهْ بُوْدُ قَوْمِ بَرُوْنِ
 كِهْ دَرِ جَنْكِرْ بَدِي شِ بُوْدَنْدِ اَزُوْبِرْ كَشْتِهْ وَا وُرَا شَهَا كَذِ اسْتِهْدِ اَوْ نَا
 سِيْ سَالِكِيْ رَسِيْدَنْ رَحْمَتِهَا كَشِيْدِ وَبِهْ تَهْلِكَا رَسِيْدِ وُدْرِ بِلَا هَا
 اَفَاذَهْ اَمَّا جُوْنِ دَوْلَتِ يَارِ بَرُوْدِ رُ سِيْ سَالِكِيْ يَارِ رَسِيْدِ اِيْرِيْ رَسِيْدِ وَا
 اَفُو اَمْرِدِ بِيكِرَا دَرِ جَنْكِرْ خُوْدِ اَوْرُدِ وُدْرِ جِيْلِ سَالِكِيْ يَارِ نَكْتِ خَانِ پَادِ شَاهِ قَوْمِ
 كِرَايَتِ دُو سِيْ نُوْدِ وَا وُرَا وَا وُرَا بَهْ بَدِي كِرِفْتِ هَشْتِ سَالِ يَا بِيكِرْ
 طَرِ بُو مُوَا فِقْتِ سِيْرَدَنْدِ وَا لِسِيَارِيْ قَبَا لِيْ دَرِ حَكْمِ خُوْدِ اَوْرُدَنْدِ اَمَّا جِي
 دَخْتَرِ خُو اَسْتَرِ مِيَا لَشِيَانِ خُصُوْمَتِ وَبِرَا عِ اَفَاذِ بَعْدَ اَزِ حَارِبَاتِ
 دَرِ سَنَهْ شَعِ وَا شَعِيْزِ وَخَمْسَمَاهِ جَنْكِرْ خَانِ بَرُو سُوْتُوْلِيْ سَنْدِ وَا سِيْرِ
 پَادِ شَاهِيْ بَرُو اَطْلَاقِ رِفْتِ وُدْرِ سَنَهْ ثَلْتِ وَا سِيْمَاهِ طَابَانَكْتِ خَانِ
 قَوْمِ نَامِ نَزَا فَهْرُ كَرْدِ نَامِ جَنْكِرْ خَانِ بَرُو اَفَاذِ بَعْدِ بَرُوْدِ دَوْلَتِ
 وُدْرِ يَادَتِ بُوْدِ نَا بَرِيْتَهْ كِهْ نَابِرُ تَمَامَتِ مَعُوْلِ وَا صَحْرَا لَشِيَانِ وَا بِلَادِ
 وَا وِلَايَتِ مُلْكِ نُوْرَانِ وَا خَطَا وَا خَنْزِ وَا جِيْنِ وَا مَا جِيْرِ وَا دَشْتِ حَزْرِ وَا
 سَقْسَقِ بِيْرِ وَا بِلَغَادِ وَا سِ وَا دُوْسِ وَا مَكْسِ وَا اَلَانِ وَا قُرْغِيْرِ وَا نَكْتِ وَا عِيْرَانِ

نیزون

۲ بهرامی ایشان

مستولی شد بایران فرستاد و با سلطان محمد خوارزمشاه دوستی
 کرد و طریقی اتحاد سپرد و مکتوبات بیمان و عهدنامه بهم
 فرستادند تجار مدین دلی که می انظر فیر تردد کردند جسمعی از ایرانیان
 بدرگاه چنگیزخان رفتند و قماش بردند ایشانرا نوازش نمود و باز کانیان
 بسیار با مال و قیمت بوشمار بایران فرستاد و با سلطان محمد مجت
 نمود چون با تار رسیدند اینا بجز از قبل سلطان محمد خوارزمشاه
 حاکم اینجا بود در اموال ایشان طمع کرد بیغام بخوارزمشاه رفت
 و از اموال تجار بغیر قیمت و اجارت خود ز تخیر ایشان طلبید سلطان
 نماند نیشد بخون فرمان داد و اینا بجز بجا آید اکت و اموال برد چون
 از احوال بخار خیر بجز چنگیزخان رسید دوازده خمر و شش و سیتمانه
 آهنت ایران کردند نخست در اترار جنگ کرد و اینا بجز را بکشند پس
 دیگر بلاد ماوراء النهر را بجز کرد و در تمامت ولایات قتل عام رفت
 در سنه سبع و عشر و سیتمانه امیران یمه نوبند سستیای بهادردا
 بطلب خوارزمشاه بایران فرستاد ایشان دران ولایت قتل عام کردند
 و بر ایران بگذشتند و از راه حزران به توران رفتند بعد از ایشان چنگیز
 خان توی خان ز ابر استاد نا بلاد خوارسان را بجز کرد ایند توشی خان
 و حفصای خان و او کاقان ز ابر استاد نا خواردم سلسله کردند
 و بجز بجز ارایب همچون کلاشت و به بلاد خوارسان رفت و تمامت
 ایران ز ممر بجز کرد و قتل عام رفت که در هیچ ماریخ مثل آن

۲ در بند

مسئله

اوردی

مسطور نیست و اگر ناهزار سال دیگر هیچ آفتی و بلائی نرسد و عدل
 و داد باشد جهان بآن قرار نرود که در آن وقت بود از بزرگی حال
 و قوت مغول پرسیدند گفت آمدند و گشتند و رفتند و بردند فصحا
 مقرر شدند که در لفظ دری ازین فصیح تر نتوان سفت چون ایران سخن
 کرد در سنه احدی و عشرین و ستمانه مراجعت نمود او را
 بسر بود اما چهار نامدار بودند توشی و جغتای و اوگای و تولی خوار
 و دشت خردار توشی و زمین ترک جغتای و اوگنای را و عهد
 کرد و برهه حاکم کرد و تولی را اموال و خزاین و حوائج خود بخشید
 چون بیت و پنج سال پادشاهی کرد در رمضان سنه اربع و عشرین
 و ستمانه درگذشت در حالت وفات او پادشاه سکت سند و قوچ
 را بکشند و آن ملک سخن مغول شد و پادشاهی بر مغول قرار گرفت
 اوگای قات **بعد از مرگ پندش جنکرخان بدو سال پادشاهی**
 بود مقرر شد در سنه سبت و عشرین و ستمانه درگذشت و مدتی
 سیزده سال در پادشاهی ماند جراحاتی که پذیر کرده بود مرهم
 نهاد و در وجود و عطا داد کار سخادر عهد او مرتبه عالی یافت
 عطایای جامی را منسوخ کرد عطایای او حاضر کردند از صد هزار تومان
 بالسر درگذشت در سنه سبع و عشرین و ستمانه محک خطارف
 و رنجور شد اما بسیاری ولایات بکشود برادر خود نولخان و امیر
 و ظفر هر یک را بر اهل خطای فرستاد و ایشان بیشتر آن ملک سخن کردند

النان خان خطائی از ایشان منهنم شد و در افضای خطای تقلاع
 متحصن گشت و در سنه ثمان و عشرين و ستمائه سلطان جلال الدین
 خوارزمشاه را برانداختند و از آن قوم بکلی اثر نماند امیر خنمورد تا
 بحکومت ایران فرستاد او ناسنه ثلث و ثلثین و ستمائه حاکم بود
 بعد از او نوبت بجای او نامزد شد اما کار در دست کور کوز بود نوبت
 چهار سال حکومت کرد و در سنه سبع و ثلثین و ستمائه بمردگان
 بکلی با کور کوز اقامت هشت سال حکومت کرد و در سنه خمس
 و اربعین و ستمائه کشته شد امیر ارغون آقا بر جای او نامزد شد و مدت
 ده سال با استقلال حکومت کرد چون هوا کوخان بایران آمد بمحمان
 حکومت بنام ارغون آقا بود تا بزمان ابقاخاز در گذشت او کما
 فان در نجیم جمادی الاخر سنه تسع و خمین و ستمائه از افراط
 شراب خوردن در گذشت مجسم تاریخ وفات او گوید پادشاه
 در خلط افزون کرد زهر سال او کما روز شنبه داد ز منی خیر از خیران
 اندر ابطال مزاجش مددی کرد تمام مشنری باد بران و مدد باذنه بران
 از نجیم او قید خان بن قاسمی ز او کما ای قان در ولایت مینال و کابل
 و بعضی از هند و تیب نجاه شال پادشاهی کرد و همچنان آن ولایت در دست
 اوست نوتی خان بن جنکر خان مهتر بسرا او بود بحکم پدرو لایات
 خوارزم و دشت خزر و بلغار و سفید و لایان و اس و دوس و مکس
 و با شفره و آن حدود بدی مقوض بود میان او و او کما ای قان بیوسته

۲۱۵

عباری بود و او پیش از جنک خان بیست و نه ماه درگذشت او گای قان
 جای او به بسرش با توخان بن توشی خان داد و مدتی حکم کرد و در سنه
 اربع و خمسیز و سیتمانه درگذشت منکوقان آن ملک بسراق بسربانو داد
 و او دین نصاری اختیار کرد پس از مدتی او نیز درگذشت منکوقان آن
 ولایت به بسر سراق داد چون او کودک بود دست مادرش توجین دین
 کار ملک مطلق کرد اینده همه در آن نزدیکی آن بسردر گذشت بر گای
 خان بن توشی خان بر آن ملک مسئولی مند و نازمان ابقاخان پادشاه انجا
 بود بعد از آن بنیر با توخان منکو مور بن حقوقان بن با توخان پادشاه
 آن ولایت گشت ناسنه احدی و ثمانیز و سیتمانه که اول عهد احمد
 خان بود پادشاه شد بعد از او باندک مدتی القوطغرل بسران منکو مور
 و تولا ترق و کچاک بسران بار مور حقوقان بن با توخان بن و خروج کردند
 و پادشاهی بستند نازمان سلطان محمد پادشاه بود بعد از او از بک
 خان بن طغرل بن حقوقان بن با توخان بن توشی خان بن جنک خان پادشاه
 آن ملک گشت و در آن ملک اسلام آشکارا کرد و اکنون انجا پادشاه
 است دیگر جغتای خان بن جنک خان محکم پد پادشاهی
 ولایت ماوراء النهر و بعضی حواریم و بلاد ایغور بند مقرر بود میان
 او و گای قان مصادقت تمام بود و او یکسال پیش از او گای قان درگذشت
 قرا هولا کون مامکان بن جغتای خان محکم وصیت جنک خان بر جای
 او پادشاه شد در عهد کیوک خان مغرول گشت و پادشاهی

اوه

بعد از او برادرش منکو پادشاه شد

در آن ملک سلطه شدند و پنج سال پادشاهی کرد
 خان بن منکو تود بن حقوقان بن با تو بیاید
 لشکر روس بود بر ایشان غزوه کرده

پس از آن جغتای خان علی گرفت

بدو فرمود گفت و در عهد منکوقا آن یسوخان عزت یافت و هوکوکو
 قراپادشاه شد بعد از او بنام بسرش مبارکشاه معین کشت
 و مدبر کار مادرش بود پس بقای خان بن بوری بن مامکان بن جعناى
 خان آن ملک از دست مبارکشاه پسوز کرد و پادشاه شد الغور
 خان بن مالد بن جعناى خان بر او خروج کرد و او را بکشت و پادشاه شد
 بعد از او حکم قبالا فان مبارکشاه بن هوکوکو قراپادشاه شد و براق
 بن بیسون قرا بن مامکان بن جعناى خان با او شریک شد و بحسن تدبیر
 او را از پادشاهی دور کرد و بسلاخ داری خود در آورد و براق در سنه
 ثمان و سستیز و سیتمانه درگذشت بعد از براق برادرش سگای پادشا
 شد پس از او بوقا مور بن قداى خان بن بوری بن مامکان بن جعناى خان
 بن جنکر خان پادشاه شد پس از وی دو ایسی براق پادشاه شد پس از او
 بسرش ایسی بوقا پادشاه بعد از او برادرش یک پادشاه شد بعد
 از او ایلیچکای پادشاه بود بعد از او ترمه شیرین بسرد و اخان بن براق
 بن یسوخان سلماز کشت و اگر قور او بیتیست او با سلام آمدند و
 بدین سبب کار دین در آن ملک قوی تمام گرفت دیگر توپخان
 بن جنکر خان را با سیه برادر مصادقت بود و موافقت و بدش او را
 اندیکر برادران عزیز نزد اشخی و نوکر خواندی خاننویان و خزانها
 بدو داد و عهد او کای قان در سنه ثمان و عشرین و سیتمانه در
 گذشت پس آن او بعد از مدتی پادشاه شدند و قان آن ملک و

خان

پادشاه شود

پادشاهان

و پادشاهان ایران از نسل او اند **بکر خاست** او کای قان بن
 جنر خان بعد از بدش مادرش چهار سال حکومت کرد تا فوزیلنای
 کردند و کیک خان را پادشاهی دادند در ربیع الاول سنه ثلث
 و اربعین ستمانه یک خان بر تخت نشست همچون پدر بخشنده بود
 یکسال پادشاهی کرد و در گذشت کار جهان مثلزل شد سه زادگان
 هر یک هوای کردند و قیامه اینکند تا با توخان بن نوشی خان بن جنر خان
 که در آن وقت مهتر قبیله بود قوریلنای کرد و با اتفاق بیشتر شهرادگان
 و ارکان دولت **منکوقان بن** تولی خان بن جنر خان را
 پادشاهی دادند بعد از عم زاده بخار سال در ربیع الاول سنه ثمان
 و اربعین و ستمانه به پادشاهی نشست اولاد کیک خان و اکافان و جمعی
 امر او ارکان دولت را که به پادشاهی او راضی نبودند و قصد او داشتند
 قهر کرد چون ملک بر او دست شد برادران خود قیلای و هولاکور را بسرق
 و غریب بجها نگیری فرستاد و ایشان آن ملکهها مستخر کرده ایندند ابدی
 قوت بادشاه بلاد ایغور بقصد مسلمانان اندیشه کرد که در پیش
 بالق بوقت عقد نماز آدینه قتل عام کند و از مسلمانان اثر نکند از
 قوت دین اسلام در کار آمد یکی از ایشان مسلمان شد و از این اندیشه
 منکوقان را خبر کرد تا فرستاد و ابیدی قوت را بگرفت و هم بوقت
 عقد نماز در پیش بالق بر سوای بگشت و کار دین اسلام قوت گرفت
 در زمان او در سنه اثنی و خمیس و ستمانه در آذر با بجان زلزله

عظیم افتاد چنانکه آباد اینها خراب گردید بعد ازین منکوقاآن
 برادر خود اربع بکاگازاد را رذوقاثر مقام او کرد و عزیمت اشغال
 چین و ما چیز کرد و ولایات بسیار فتح کرد ایند اما در آن ملک
 بسبب عفت هوان بخور شد و در محرم سنه سبع و خمسين
 و ستمانه دزد شد نه سال پادشاهی کرده بود و جمل و هشت سال
 عمر داشت برادرانش قبلاي و اربع بکا در کار پادشاهی منازعت
 کردند و میان ایشان محاربات عظیم رفت عاقبت صلح کردند و پادشاه
 بر قبلاي قان قرار گرفت مدتی و پنج سال پادشاهی کرد میان او
 و قید و خان بیخ او و کنای قان و دیگر مخالفان محاربات عظیم
 رفت و آن ملک او را مسلم شد و او در سنه ثلث و ستغیر و ستمانه
 در گذشت هشتاد و سه سال عمر داشت و او را دارالملک شهر
 خان بالبوغی مملک خطا بعد از او بیخ اش نمود قان بن جیم کیم بن
 قبلاي قان پادشاه شد و در آن ملک اظهار مسلمانی کرد و اکثر مغول
 بسبب او در اسلام آمدند بعد از او منشان بن قبلاسر و جیم کیم بن
 قبلاي قان پادشاه شد و بن نصاری اختیار کرد باو دین اسلام در آن ملک
 نواجی نداشت پس از او برادرش توباتو پادشاه شد دین اسلام قذیب
 بعد از او هولاکو خان بن جنک خان فرمان برادرش منکوقاآن
 بالقاسر قایضه شمس الدین احمد مکی قزوینی جهنت دفع ملاجه
 در سنه ثلث و خمسين و ستمانه با یران آمد و بجنگ ملاجه رفت

سیدان از آن زمان که پادشاهان
 منکوقاآن پادشاه شد

موتی خان بن

در آن ملک
 اسلام تمام کردند

وفلاخ ایشان قلع کرد خورشاه پادشاه اسمعیلیان در سلخ شوال
 سنه اربع و خمسیز و ستمانه از قلعه میمون در خدمت او آمد و
 هولاکو خان او را محضرت منکوقان فرستاد و در راه فرمان یافت
 و او را بدو زرخ رسانیدند پس هولاکو خان عازم استخرلاص بغداد
 شد در ولایت کردستان قتل عام رفت و اکثر امرای آن ولایت را
 بکشت و به بغداد رفت و با مستعصم خلیفه عباسی حرب کرد و
 بغداد بگرفت و در قتل عام رفت چنانکه هشتصد هزار آدمی کشته
 شد خلیفه در ذی قعد صفر سنه سبت و خمسیز و ستمانه پیش هولاکو
 خان رفت بغداد و روز بدجه شهادت رسید با چهار لبر و ملک
 خلیفه با تصرف دیوان مغول آمد در مال و نعمت بی قیاس یافت
 از جمله حوضی پنج کز در پنج کز پرازند طلا بود و هر درستی بوقت رسید
 مقال بغدادین با استخرلاص عرب و خوزستان و دیگر دیار مشغول شد
 و تمامت در تحت تصرف آورد لبر ملک شام رفت و رام کرد و در شهر
 دمشق خبر وفات منکوقان بدو رسید مراجعت نمود و امیر کبوقاین را
 جهت استخرلاص در شام بگذاشت از مضر سلطان قودور بجنک او اند
 امیر کبوقادان بجنک کشته شد و سپاه مغول منزهم گشته
 بغدادین بر کای خان لشکر بجنک ایران فرستاد هولاکو خان سپاه
 کران در صحبت امیر شیرمون و انقبای و شهماغری بجنک ایشان فرساز
 و خود در عقب بالشکری کران روان گشت بجنک لشکر بر کای شکسته

مکر و نده

شد و منهنم بدر بند رفتند هو لا کو خان در عقب از در بند بگذشت
 باز در دشت قحاق خنک کردند و لشکر پر کسای منهنم کرد ابتدا امیر
 ایلیکای در عقب ایشان از آب برك بگذشت و در فلاق بر کای بی سیمها
 کردند بر کای بخود بخنک ایشان رفت و قتل بسیار کرد ابرایمان منهنم
 عازم در بند شدند آب برك بیخ بسنه بود و سوار بیگار بر روی نخ روان
 شدند بیخ بسنکست و جمعی فرات فرود رفتند دیگران بمحشد و پیش
 هو لا کو آمدند هو لا کو باد از الملك آمد و جاسوسی بفرستاد تا ایشانرا
 از هو لا کو بداند آنچه قآن اولشکر کرده فرستاد و با او موافقت برسانید
 و ترک خنک کردند هو لا کو در سنه سبع و عشرين جمادی الاخری ثلاث
 و ستین و ستمائة بجغاق تو مراغه در گذشت و بدیای شورارون و طوح
 مدفون شدند نه سال حکومت کرده بود و جمل و هشت سال عمر داشت
 در عهد او عنوان فرمانها قآن بودی و دیوان بردار عنون آقا از آثار
 هو لا کو خان زیج خانی است که خواجه نصیر الدین طوسی با اتفاق مؤید
 الدین عروسی و فخر الدین اخلاصی و پیمان قزوینی ساخته است
ایقاعات بن هو لا کو خان بن نون الی خان بن جنک خان بعد از
 پدر بفرمان عمش قلائی قآن پادشاهی بدی تعلق گرفت و نام او بر
 عنوان احکام ثبت کردند و در رمضان سنه ثلث و ستین و ستمائة
 به پادشاهی نشست ترا کای خاتون شهرادکان توفای با سپاهی کران
 با شکار ابران فرستاد و دوازدهم صفر سنه اربع و ستین جلست

و اوراد و فرستاده

ایم الدین

خان برادر فرزندت با پادشاه برادرشاده

کردند